

معرفی و نقد کتاب

اسلام و دنیوی‌گری (سکولاریسم)

نویسنده: پروفیسور دکتر سید محمد نقیب العطّاس
مترجم: احمد آرام

ناشر: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران
و مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی کوالامپور مالزی
تهران ۱۳۷۴
۱۸۸ صفحه / ۵۵۰۰ ریال

تفسیر غربی آن ریشه داشته است، سخن مهمی است. همچنین تأکیدشان بر برائت ساحت اسلام از سکولاریسم موجه می‌نماید. البته مقصود ایشان قاعداً نباید این باشد که در عالم اسلام هیچ کسی هیچ سخنی نگفته است که بتوان از آن بوی سکولاریسم استشمام کرد. چنانکه فی‌المثل در کتاب ادب الدنيا و الدین ماوردی آمده است که:

«یکی از حکیمان گوید: ادب دو قسم است. ادب دین و ادب سیاسی. ادب دین آن است که موجب ادای واجب شود و ادب سیاسی آن است که موجب آبادانی زمین می‌گردد و بازگشت هر دو به عدلی است که سلامت سلطان و آبادانی شهرها بدان بستگی دارد.» (رجوع شود به ادب الدنيا و الدین، ترجمه عبدالعلی صاحبی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، صفحه ۲۵۰).

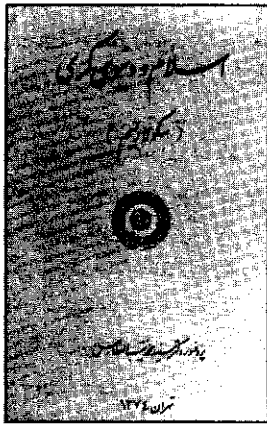
آنچه نقل شد ممکن است یکی از ریشه‌های سکولاریسم تلقی شود. از این قبیل سخنان کم و بیش در ادب اسلامی می‌توان یافت اما هرچه باشد منافاتی با اصل نظر نویسنده محترم ندارد. می‌دانم که کسانی از میان مسلمانان متجدد مخالفت اسلام با خرافات و موهومات را نوعی استقبال از سکولاریسم دانسته‌اند. صاحب رساله تکلیف سکولاریسم را از ردّ خرافات جدا کرده و آمیختن این دو را بی‌وجه خوانده است. اما اینکه ایشان معادل مناسب سکولاریسم در قرآن را «حیة الدنيا» دانسته است قدری جای تأمل دارد. سکولاریسم یک صفت اخلاقی و بستگی

پروفیسور نقیب العطّاس، مؤسس و مدیر و استاد مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی شهر کوالامپور است و محققاً در عداد صاحبان نظر و اندیشمندان اسلامی معاصر قرار دارد. رساله سکولاریسم او گرچه مختصر است اما عمق دارد. رساله شامل پنج فصل و یک ضمیمه به ترتیب زیر است:

۱. زمینه باختری مسیحی معاصر
 ۲. دنیوی - دنیوش (دنیوی شدن) - دنیوی‌گری
 ۳. اسلام: مفهوم دین و شالوده علم اخلاق و اخلاقی بودن
 ۴. حیص و بیص جامعه اسلامی
 ۵. غریزایی از شناخت ضمیمه: درباره اسلامی شدن: حالت خاص مجمع الجزایر مالزی - اندونزی
- وقتی به عناوین فصول نظر کنیم و آنها را با عنوان رساله بسنجیم، شاید به نظر برسد که رساله مجموعه مقالاتی است که همگی تناسبی با سکولاریسم دارد اما نویسنده اگر طرح کتابی در باب سکولاریسم می‌ریخت صورتی غیر از این رساله پیدا می‌کرد. شاید این طور باشد ولی همه مطالب رساله به نحوی با سکولاریسم ارتباط دارد. در فصل اول روشن شده است که چگونه در تاریخ مسیحیت راه سکولاریسم هموار شده است و در فصل دوم تحقیق کوتاه اما عمیق و ممتعی در باب سکولاریسم و تاریخ و نحوه بسط آن آمده است.

اینکه آقای دکتر نقیب العطّاس گفته‌اند که سکولاریسم نه در مسیحیت بلکه در





همتراز شناختن اقسام مختلف شناخت در اسلام است، یعنی فرض عینی و فرض کفایتی، به صورتی که اکنون معلوم نیست که کدام یک کدام است، به صورتی که ماهیت شناخت فرض عین و روش نزدیک شدن به آن با ماهیت و روش مخصوص فرض کفایت اکنون اشتباه شده است. در این باره آنان به تقلید کردن از راه اندیشیدن و باور داشتن مرد غربی می‌پردازند و استفاده از آن را به شاگردان خود در همه نواحی زندگی سفارش می‌کنند. اکنون مغرب زمین به فرض عین اعتقاد ندارد و آن را نمی‌پذیرد، به همان گونه که هیچ گونه از شناخت دیگر را جز آنچه به آن نام فرض کفایت دادیم، قبول ندارد. و این خود در واقع دلیلی قاطع بر آن است که چرا، به همان گونه که در جریان تاریخ عقلی باختری در سراسر اعصار و قرون و طلوع فلسفه دنیوی و علم در تمدن باختری به اثبات رسیده، مفهوم شناخت به دست آمده از راه آزمایش و خودآگاهی می‌بایستی به صورتی تغییرناپذیر ما را به دنیوی‌گری رهبری کند. بنابراین، در این شک نیست که اگر دانشمندان و روشنفکران مسلمان دنیوی به خود این اجازه را بدهند که شاگردان جوان خویش را درباره شناخت به همان گونه که اشتباه بیندازند که خود گرفتار اشتباه نشده‌اند، اسلام‌زدایی از فکر و ذهن مسلمانان با ثبات و شدت بیشتری ادامه خواهد یافت، و از آن پیدایش همان نوع دنیوی‌گری در نسل‌های آینده پیدا خواهد کرد. شمار فراوانی در میان آنان به صورت کامل از ماهیت فرهنگ و تمدن

اندیشه‌ورزی به همان خط نزل «نوسازان» نوبنگر و پیروان ایشان تعلق دارند؛ و بعضی از آنان به نگرش‌های «نوسازان» سنتگرا و پیروان ایشان تمایل نشان می‌دهند. اکثریت آنان از داشتن مقدمات لازم عقلی و روحی و زبانی شناخت اسلام و شناخت‌شناسی اسلامی دور مانده‌اند. بدین گونه شناخت آنان از اسلام در پایین‌ترین درجه قرار گرفته است. بدان جهت که موقعیتی مهم در میان جامعه‌ها دارند، اگر به صورتی مؤثر راههای تفکر و اعتقاد خویش را تغییر دهند، خطر بزرگی برای آسایش و خوشبختی مسلمانان خواهند داشت. در میان آنان کسانی که از کاسته شدن ادب رنج می‌برند، بیشترگستاخ و جسورند. علمای بزرگ اسلام، و مردمان صاحب تشخیص عقلی و روحی و فضیلت و تقوی، دانشمندان، قَدِیسان و حکیمان هنوز با ما از طریق آثار خود سخن می‌گویند، و به درس دادن و موعظه کردن و راهنمایی ما می‌پردازند؛ برای ما منابع اسلام را تفسیر می‌کنند. و روشن می‌سازند، و همچنین موانع موجود بر سر راه حقیقت و راستی را از میان برمی‌دارند، تا چنان شود که ما بتوانیم در این جهان و جهان دیگر به موفقیت دست یابیم - و با وجود این چون معانی کلمات حکمت را نمی‌فهمند، دانشمندان دنیوی و روشنفکران به سخنان ایشان گوش نمی‌دهند و توجهی به آنان نمی‌کنند، ولی به جای آن سخت به هر کلمه‌ای که از استادان باختری خود درباره علوم مختلف و شاخه‌های گوناگون شناخت می‌شنوند، تعلق خاطر پیدا می‌کنند و به آن توجه نشان می‌دهند، مخصوصاً به مطالبی که به آنچه علوم انسانی نام گرفته است تعلق داشته باشند. آنان به پسرانی می‌مانند که، در آن هنگام که پدران خوب و فرزانه آنان به جد با ایشان سخن می‌گویند، با بی‌اعتنایی گوش فرا می‌دهند، ولی ظاهراً گوش‌های خود را در امتداد شنید سخنان پدر نگاه می‌دارند و هنوز مشتاقانه گوش به سخنان بیگانگان می‌سپارند. آنان ادب ندارند، چه قدرت‌های قانونی را در نظم سلسله مراتبی آنها نمی‌شناسند و به آن اعتراف نمی‌کنند و نشانه‌هایی از اشتباه و خطا را مجسم می‌سازند. خطای عمده آنان

نفسانی نیست بلکه یک عالم و یک نظم تاریخی است و حال آنکه آیه شریفه لحن تذکر دارد و ظاهراً متضمن دستور اخلاقی است. البته اگر شأن اخلاقی سکولاریسم را در نظر بگیریم و به دنیابینی آن اکتفاء کنیم، حدس استاد نقیب العطّاس موجه‌تر می‌شود.

آنچه در باب سکولاریزاسیون و سکولاریسم در این رساله آمده است گرچه مفصل نیست اما روشن و دقیق و برآمده از فکر و تحقیق است؛ بخصوص اشاراتی که به تاریخ سکولاریسم در اسلام کرده است به ما در فهم معنی سکولاریسم و حقیقت نهضت‌های سیاسی کشورهای اسلامی کمک می‌کند. نقیب العطّاس منورالفکرهای مسلمان (در کتاب روشنفکران مسلمان آمده است) را گشایندگان در عالم اسلام به روی سکولاریسم می‌داند و آنها را با فیلسوفان قیاس می‌کند. البته نویسنده توجه دارد که میان منورالفکرها و فیلسوفان (کندی و فارابی و عامری و ابن سینا و ...) چه تفاوت‌هایی وجود دارد و از جمله می‌گوید که اینها فلسفه یونانی را خوب می‌فهمیدند. به فرض اینکه اختلاف همین باشد که فیلسوفان فلسفه یونانی را می‌فهمیدند و منورالفکرها چیز چندانی از فلسفه جدید نمی‌دانستند و درواقع به آن کاری نداشتند و ندارند، قیاس‌چندان و وجهی ندارد. نه اینکه در این زمینه بحث نتوان کرد و نظر استاد نقیب العطّاس وجه و اساسی نداشته باشد. نظر من این است که در این مورد باید تحقیق دقیقی صورت گیرد و مخصوصاً که این تحقیق از آن جهت اهمیت دارد که وضعی را که ما در آن بسر می‌بریم قدری روشن می‌سازد. برای اینکه با نمونه بحث‌های کتاب و با ترجمه مترجم محترم آشنا شوید قطعاتی از کتاب نقل می‌شود:

«... اکنون گروه سومی به وجود آمده است که من آنان را دانشمندان و روشنفکران دنیوی مسوجود در میان مسلمانان نام نهاده‌ام.

دانشمندان و روشنفکران دنیوی موجود در میان مسلمانان، به صورت عمده از مغرب زمین الهام می‌گیرند. آنان از لحاظ

غربی که از آن الهام می‌گیرند و در برابر آن با تعجبی آمیخته به احترام و فروتنی دهانشان باز می‌ماند و در جای خود بی‌حرکت باقی می‌مانند. آنان حتی به صورت کامل از محتویات و ملازمات تعالیم استادان بیگانه خود آگاهی ندارند، و روایت‌های متداول آنان را تکرار می‌کنند و بدین‌گونه حاضران در مجلس بحث مسلمانان را درباره ارزش واقعی آنان فریب می‌دهند. بهترین نمونه از این نسل را در میان قبایلی که مالک ادب نیستند، می‌بایستی در مالزی و اندونزی پیدا کنیم که از آغاز پیدایش استعمار در این سرزمین‌ها، اسلام‌زدایی منظم، عنوان ابزار و وسیله پیشرفتی پیدا کرده، و جنبش دنیوش بیش از هر جای دیگر از سرزمین‌های اسلامی قابل مشاهده شده است. شاید در این جا، که اسلامی بودن بیش از هر جای دیگر از نواحی جنوب شرقی آسیا مشهود است، کاهش و فقدان ادب نتیجه‌ای از وجود نادانی نسبت به اسلام و جهانی‌بینی آن، همچون یک دین و یک تمدن، بوده باشد که در مرحله‌ای پیشرفته‌تر از هر سرزمین در جهان اسلام قرار گرفته است، مخصوصاً در میان دانشمندان و روشنفکران مسلمان دنیوی. این وضع امور به صورت جزئی برخاسته از این واقعیت است که فرایند ترویج اسلام در تاریخ متأخرتری از دیگر آن سرزمین‌ها آغاز شده، و این که با ورود استعمارگری غربی و غلبه یافتن فرهنگ غربی در این نواحی، ترویج اسلام ناگزیر حالت توقف پیدا کرده بوده است. علاوه بر این، توده علما به نوبه خود در فقدان ادب غوطه‌ور شده بودند و مشاهده می‌کردند که آنان پیروان کور نوینگران و نیز ستیگران شده‌اند. مدیران باختری این سرزمین‌ها و نظریه‌پردازان برای اسلام‌زدایی از این سرزمین‌ها، نخست به قطع کردن ارتباط میان قرآن کریم و زبان محلی، به استقرار بخشیدن به یک نظام دنیوی آموزش و پرورش پرداختند که در آن نژاد و فرهنگ سنتی مورد تأکید قرار گرفته است. تعلیم زبان‌شناسی و مردم‌شناسی، در ترازهای بالا، به عنوان ابزارهایی روش‌شناختی برای تحصیل زبان و فرهنگ و ارزش‌های باختری و نمونه‌ای در خاور

شناسی و لغت‌شناسی و زبان‌شناسی برای مطالعه در ادبیات و تاریخ بکار گرفته شد ... به سبب پیدایش مجله‌ها و روزنامه‌ها - که اغلب آنها از لحاظ مفهوم و هدف مخالف با اسلام بود - و پیدا شدن نویسندگان و روزنامه‌نگاران روستایی صفت که همه آنان به قطع ملاکها و استانداردهای ارزش‌ها و تعبیرهای استقرار یافته به توسط اسلام مدد می‌رسانند؛ به سبب گسترش وسیع مسلمان حاشیه‌ای و بیگانه در اجتماع حاشیه‌ای، و بنابراین به سبب از هم پاشیدن خودآگاهی در همکاری میان افراد امت، به سبب جدا شدن گذشته مسلمانان از خودآگاهی زمان حاضر؛ به سبب استقرار یک نظام تربیتی در میان مسلمانان که هدف آن، از پایین‌ترین تا بالاترین تراز و سطح، ابدی کردن اندیشه‌ورزی دنیوی است؛ به سبب زنده کردن روح جاهلیت دفاع از بازگشت به جاهلیت پیش از اسلام و سنت‌های فرهنگی ملازم با آن و بسیاری از چیزهای دیگر که به دلایل آشکار بحث کردن از آنها در این جا ضروری به نظر نمی‌رسد. و همین مطلب درباره درجات متغیر فقدان ادب و از لحاظ کیفیت و نقش‌ها و تأثیراتی که در پیدایش اشتباه و خطا در شناخت اسلام و جهان‌بینی آن دارند، سبب انتشار یافتن شناخت باطل می‌شوند، خواه از خودشان بوده باشد و خواه از دانشمندان و روشنفکرانی مانند خودشان که در هر جای از سرزمین‌های اسلامی سکونت دارند و به زبان عربی سخن می‌گویند یا به زبانی دیگر. همه آنان آگاهانه یا ناآگاهانه عوامل فرهنگ مغرب زمین به شمار می‌روند، در این سمت نماینده چیزی محسوب می‌شوند که ما پیشتر آن را به نام منابع خارجی و سبب‌های پیدا شدن حیص و بیص خودمان دانستیم. ولی وجود آنان در میان ما به عنوان بخشی از جامعه، برای ما وضعی را پیش آورده است که، به سبب آن، چیزی که قبلاً آن را «خارجی» می‌دانستیم، به صورتی با قاعده و روش از جای خود حرکت کرده و اکنون صورت «داخلی» پیدا کرده است. در شرایط کنونی، دیگر نه به عنوان تهدیدی خارجی، بلکه به صورت یک مشکل

داخلی درآمده است، چه از جهت عقلانی، تو گویی دارالحرب پیشروی کرده و به داخل دارالاسلام درآمده است؛ آنان به صورت دشمنی درآمده‌اند و - بر خلاف گونه‌هایی که برای مسلمانان گذشته شناخته شده بودند - اینان دیگر پنهان نیستند و در زیرزمین زندگی نمی‌کنند بلکه با شمار زیاد به روی زمین آمده و در روشنی به صورتی آشکار آگاهی خود را نشان می‌دهند و اشتباه و فردیگری مغرورانه خود را چندان برای همگان علنی می‌سازند که دیگر امکان ناشناس بودن آنان برای ما وجود ندارد. سلاح‌های شناخت‌شناسانه‌ای که برای اسلام‌زدایی از فکر و عقل مسلمانان بکار می‌برند، درست همانهاست که پیش از این بکار می‌بردند و - سوای اصول درونی فلسفه و علم دنیوی که مولد و تغذیه‌کننده آنها بوده - عبارت است از مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، روان‌شناسی و اصول و روش‌های آموزش و پرورش. اگر اصول و روش‌های مندرج در این علوم در معرض گونه‌ای از صورت‌بندی متمایل به اسلام قرار نگرفته باشد که در این صورت بی‌زبان خواهند بود، به زیانبخش بودن برای رفاه و آسایش جامعه ادامه خواهند داد ... (نقل از صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۱)

ترجمه این کتاب اولاً از آن جهت لازم بود که متضمن مطالب و تحقیقات خوب است. ثانیاً شناختن متفکران و صاحب‌نظران کشورهای اسلامی برای ما ضرورت دارد و اگر همکاری مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی کوالالمپور در طریق معارفه و تعارف دانشمندان و متفکران عالم اسلام ادامه یابد، مسلماً منشاء خدمت بزرگی خواهد بود. هم اکنون از بابت انتشار کتاب مفید اسلام و دنیوی‌گری باید خوشحال و سپاسگزار بود.

دکتر رضا داوری اردکانی

